

ارزیابی از کومه له و حزب کمونیست ایران

اسنادی از کنگره های

ششم، هفتم و هشتم کومه له

مقدمه:

جزوه حاضر بخش هایی از گزارش سیاسی به کنگره های ششم، هفتم و هشتم کومه له را شامل می شود که به ترتیب در سالهای 1367، 1371 و 1374 شمسی نوشته شده اند و عمدتاً به ارزیابی از خود کومه له و حزب کمونیست ایران در آن مقاطع اختصاصی دارد.

برگزاری کنگره های کومه له غالباً فرصتی بوده اند تا در کنار مسایل سیاسی، تاکتیکی، اولویت ها و غیره به ارزیابی از کار گذشته خود. در دوره های مختلف به عنوان یک تشکیلات معین نیز پردازیم، کمبودها و نقاط قوت خود را بشناسیم و درس های آن را به مبنای برای برداشتن قدم های محکم تر و پرورش مبارزینی آگاه تر و روشن بین تر در صفوف جنبش طبقاتی تبدیل کنیم.

انتشار این اسناد- که امیدوارم بزودی با جزوات دیگری تکمیل شود می تواند به تدقیق دیدگاه های امروز ما در برخورد به مسایل گرهی سیاسی و تشکیلاتی که در گذشته هم به نوعی با آن روبرو بوده ایم کمک کند و راه را برای فراتر رفتن از آنها و پیشروی های آتی هموار نماید.

ابراهیم علیزاده

مارس 2000

اسفند (1378)

الف - کنگره ششم (بهار 1367)

ارزیابی از موقعیت کنونی کومه له و دورنمای آینده (گزارش سیاسی)

1

نگاهی تحلیلی به گذشته

کومه له مانند هر پدیده زنده دیگری موجودیتی در حال تغییر و تکامل بوده است. مقایسه موقعیت امروز کومه له از جوانب گوناگون، با سالهای نخست شکل گیری این تشکل سیاسی و حتی سالهای نخست پس از انقلاب 1357 ایران این روند تکاملی را به روشنی به ما نشان خواهد داد. اما این تکامل در دل جامعه ای اتفاق افتاده است که خود همواره و بی وقفه در حال حرکت و تحول بوده است و تغییر و تحولات این جامعه نقش تعیین کننده ای در سرنوشت تائکونوی این جریان ایفاء کرده است. این واقعیت نه تنها در مورد کومه له بلکه در مورد همه جریانات سیاسی - طبقاتی فعال در ایران که توانسته اند به نحوی حیات سیاسی و موجودیت مبارزاتی خود را به مسایل واقعی اجتماعی، جامعه ایران مربوط کنند صادق است.

از لحاظ داخلی مهمترین تحول اجتماعی - اقتصادی که در چند دهه اخیر سرنوشت احزاب و گروه بندی های سیاسی را در

ایران تعیین کرده است، رشد و تثبیت سرمایه داری و افزایش کمی طبقه کارگر بوده است. در این دوره جامعه سنتی در ایران دچار فروپاشی کامل شده و اقشار و طبقات جدید، با آرزوها و آرمانهای نو و سطح توقعات بالاتری پا به میدان جدال های اجتماعی گذاردند. و این وضعیت اجتماعی جدید زمینه و امکان پیدایش نیروها و احزاب سیاسی جدیدی را به وجود آورد و موجبات دگرگونی و فروپاشی و یا زوال نیروهایی را که نتوانسته اند همگام با روندهای اجتماعی این دوره حرکت کنند، فراهم آورد.

جبهه ملی و احزاب سنتی و ناسیونالیست در اپوزیسیون، با رفرم های بورژوازی دولت مرکزی به ویژه از دهه چهل به بعد، افق سیاسی خود را به عنوان احزاب جدی اپوزیسیون از دست دادند و عملاً به زائده دولت و یا مخالف بی آزار وی تبدیل شدند. تبدیل شدن حزب توده به کارگزار سیاست خارجی شوروی مانع از آن شد که این حزب بتواند حتی ایده آل های رفرمیستی خود را نیز در جامعه ایران تعقیب کند و توانایی خود را در به میدان کشیدن نیروهای اجتماعی جدید با مطالب واقعی شان از دست داد و به حاشیه رانده شد و جریانات چپ پوپولیستی و چریکی بر زمینه زوال این جریانات قدیمی تر شکل گرفتند و عملاً پرچمدار اصلی

کرده بود. و بدین ترتیب بود که جریان‌ها رادیکال‌چپ در سطح جهانی عمدتاً پشت سر این مکتب قرار گرفتند. هسته اصلی تشکیل دهنده کومه له در سال 1348 با جانبداری از این جریان جهانی و بر مبنای شرکت در مبارزات واقعی در ایران، تشکیل شد. جمع‌هایی از روشنفکران انقلابی و کمونیست در تهران و تبریز و اصفهان و کردستان به هم پیوستند و بدین ترتیب کومه له به عنوان یک تشکیلات سیاسی شکل گرفت. صرف نظر از تبیین‌های مائوئیستی که کومه له در آن مورد گذشته کومه له این است که این تشکیلات خود را بخشی از جنبش کمونیستی بین‌المللی می‌دانست، سوسیالیسم را افق و آرمان خود قرار داده بود و ایجاد حزب کمونیست در ایران را امری مبرم و تعیین‌کننده در مبارزه می‌دانست. جهت‌گیری‌های کارگری و رابطه فشرده با توده‌های کارگر و زحمتکش در تاریخ کومه له از همان سال‌های نخست شکل گرفتن این تشکیلات واقعی و مستند است. فعالیت در محیط زندگی و کار زحمتکش‌ها و دخالت فعالانه در مبارزات روزمره آنها و تلاش برای جلب عناصر پیشرو کارگر و زحمتکش به صفوف این تشکیلات هویت عملی فعالیت کومه له بود. و همین خصوصیت راه پیشرفت کومه له را در دوره بحران انقلابی در ایران هموار نمود. با همه اینها امروز برای ما روشن است که صرف نظر از انگیزه‌ها و

مبارزات ضد امپریالیستی، ضد استبدادی و رفرمیستی اپوزیسیون ایران تبدیل شدند. این دوره در عین حال دوره‌ای است که آن از لحاظ بین‌المللی نیز شکاف‌های جدیدی در جنبش کمونیستی سرباز کرده و گروه‌بندی‌های جدیدی به وجود آمده است. از دهه 30 به ویژه با آغاز جنگ جهانی دوم به تدریج یکپارچگی آنچه که در گذشته به نام جنبش کمونیستی تحت هدایت حزب کمونیست شوروی شناخته می‌شد از بین رفته بود. احزاب طرفدار شوروی چون حزب توده در ایران، همه جا سیر نزولی پیمودند و به صورت گروه‌ها و احزاب کم‌نفوذ در جوامع خود تبدیل شدند. چین از اردوگاه شوروی جدا شده بود و جریان بلامنازعی که تحت نام کمونیسم رگه‌های فکری و سیاسی مختلف "چپ" را زیر چتر نفوذ خود بگیرد، دیگر وجود نداشت. تلاش برای گسست رادیکال از حزب کمونیست شوروی در مقیاس جهانی آغاز شده بود و شکاف بین دو بلوک چین و شوروی هر روز عمیق‌تر می‌شد. حزب کمونیست چین به خاطر مواضع هنوز رادیکال‌ش در قبال مسایل جنبش ضد امپریالیستی و ضد استبدادی به عنوان نقطه اتکاء این گسست رادیکال دیده می‌شد. مکتب مائو به ویژه به خاطر تحولات سیاسی و اجتماعی با اهمیتی که در جامعه چین به وقوع پیوسته بود اعتبار فراوانی کسب

پایرهنه ها حرف می زدند و سنگ نوعی
برابری اقتصادی را به سینه می زدند.

در کردستان هم کارگر زحمتکش مانند هر
جای دیگر ایران چشم باز کرده بود و منافع
واقعی خودش را مطالبه می کرد صدها
هزار نفر از مردم کردستان از روستاها به
طرف شهرهای بزرگ در شرکت های
مقاطع کاری و کارخانه ها و کارگاه ها
طی سالهای دهه 50 به حرکت در آمدند و
یا پس از کسب ذخیره ای به کردستان باز
می گشتند، جمعیت شهرهای کردستان
چند برابر گردید و شهرها به مرکز انسانی
و در نتیجه فرهنگی و سیاسی تعیین
کننده ای تبدیل گردیدند. کارگر و زحمتکش
کرد در شهر و در روستا دیگر آن روستایی
قانع و سر به زیر نبود که تا دیروز ملاکین و
سرمایه داران و دهقانان مرفه از گرده اش
کار می کشیدند و دم بر نمی آورد. بلکه
اکنون دیگر در مقیاس وسیع حقوق خود را
می شناخت و خواهان موقعیت برتر و رفاه
اجتماعی و زندگی بهتر بود.

چنین روندی از رادیکالیزاسیون اجتماعی
بود که کومه له را با گرایشات مائوئیستی
اش به تشکیلاتی تبدیل کرد که کارگر و
زحمتکش کرد آن را از آن خود بداند. در
واقع زحمتکشانش بیدار شده کردستان
رادیکال ترین و نزدیک ترین جریان به منافع
واقعی خود را انتخاب کردند و بدین ترتیب
پایه اجتماعی رشد جریان کمونیستی را
در کردستان بوجود آوردند. در سال های

صمیمیت کادرهایی که تشکیلات کومه له
را ایجاد کردند، مارکسیسم به روایت مائو از
لحاظ برنامه اجتماعی و افق سیاسی، از
محدوده افق و آرمان ناسیونالیستی و
رفرمیستی در جامعه ایران - در چهره ای
رادیکال - فراتر نمیرفت. اما کومه له با
قرارگرفتن در زیر پرچم این رادیکالیسم
مائوئیستی در واقع خود را به یک نیاز
اجتماعی، مادی و واقعی در جامعه ایران
نزدیک کرده بود و آن عبارت از روندی بود
که با تجزیه بیشتر طبقاتی در این جامعه،
تثبیت موقعیت طبقات اصلی، و کارگر و
سرمایه دار در آن، مطرح شدن مطالبات
کارگری در سطح جامعه و رشد مبارزات
اقتصادی و سیاسی این طبقه، بالا رفتن
سطح توقعات اقتصادی و دمکراتیک اقشار
محروم و فقیرتر؛ به وجود آمده بود. چنین
روندی از رادیکال شدن اجتماعی به ناچار
احزاب و نیروهای سیاسی را به موقعیت
های جدید و متفاوتی از گذشته سوق
می داد. احزاب و گروه های ناسیونالیست
سنتی که ناتوانی خود را از متکی شدن
به این نیروهای جدید نشان می دادند، به
صورت جریانات روبه زوال به حاشیه جامعه
رانده می شدند و بعدها و در دوره انقلابی
سالهای 57 تا 60 نتوانستند هیچ گونه
مقبولیت توده ای بیابند و جای خود را به
نیروهایی از اپوزیسیون دادند که به هر حال
به نام کارگر و زحمتکش و تهیدستان و

سنگینی می کرد؛ اما با همه این ها، این کنگره توانست وحدت و انسجام تشکیلاتی کومه له را تامین کند و بر ضروری بودن شرکت فعالانه تر در جنبش سیاسی سال 1357 تاکید نماید و در زمینه مبانی نظری نیز بحث بر سر مسایل اساسی انقلاب ایران را باز بگذارد. جهت گیری های کنگره اول به فاصله کمی موقعیت فعالین کومه له را در رأس بخش های بزرگی از جنبش توده ای آن دوره تثبیت نمود.

کومه له در این دوره مسایل جدیدی در برابر خود یافت که قبلاً برای روبروشدن با آنها تدارک سیاسی و تشکیلاتی خاصی ندیده بود، با این همه از یک موضوع انقلابی به سراغ این مسایل رفت، برای نمونه:

عشایر و فئودالها در بسیاری از مناطق روستایی دستجات مسلح خود را تشکیل داده بودند و آغاز روستائیان زحمتکش را آغاز کرده بودند، از سوی دیگر دهقانان فقیر هم به دفاع از خود می پرداختند و در مناطقی به فراری دادن ارباب ها و مصادره زمینهایشان اقدام می کردند. در محلات حاشیه شهرها، زحمتکشان شهری زمینهای اطراف شهرها را تصرف می کردند و برای خود سرپناه می ساختند و آب و برق آن را به ابتکار خود از شبکه های شهری تامین می ساختند. با از بین رفتن قدرت دولتی مسئله چگونگی اداره امور

اول دهه 50 تشکیلات کومه له مورد یورش پلیس شاه قرار گرفت و ضربات سنگینی را متحمل شد بخش اعظم کادرها و فعالین کومه له در شهرهای مختلف ایران - بجز کردستان - به شکنجه گاه های ساواک کشیده شدند و به حبس های طولانی محکوم شدند. بیشتر آنها با انقلاب 57 از زندان آزاد گردیدند. سالم ماندن اسکلت تشکیلات کومه له در کردستان، سبب شد که کومه له با امکانات بیشتر و در موقعیت مساعدتری نسبت به نقاط دیگر وارد دوره انقلابی سال 57 شود. با آغاز جنبش سیاسی در سالهای 56 و 57 تشکیلات کومه له در کردستان تحرک جدیدی پیدا کرد و انقلاب 57 در عین حال نقطه عطف حیات کومه له بود و دگرگونی های تعیین کننده ای را در این تشکیلات به وجود آورد. کومه له در این انقلاب از یک سازمان بالنسبه کوچک و مخفی به یک تشکیلات وسیع که در عرصه مبارزات اجتماعی گسترده ای به ایفای نقش می پرداخت تبدیل شد.

کنگره اول که به عنوان نخستین تجمع وسیع تشکیلاتی اعضای کومه له در پاییز 1357 تشکیل گردید، اگرچه نتوانست پیوندهای عقیدتی کومه له را با پوپولیسم مائوئیستی به تمامی قطع کند و این گرایش با وجود تعدیلات بسیاری هم که به ویژه از سالهای 55 به بعد پیدا کرده بود، هنوز بر تحلیل ها و شیوه تفکر کومه له

های حزب دمکرات و با تهاجم رژیم به کردستان به تدریج از دور خارج گردیدند. - تشکیل اتحادیه های دهقانی، تشکل های کارگری، جمعیت های دمکراتیک، تشکل های زنان، شوراهای محلات و..... تشکیل پایگاه های آموزش نظامی، مسلح کردن کلیه فعالین تشکیلات علنی و آموزش آنها در این پایگاه ها. با این جهت گیری ها کومه له در مسایل سیاسی و اجتماعی آن دوره دخالت کرد. ارتجاع مذهبی و جمهوری اسلامی نتوانستند در کردستان پایگاهی پیدا کنند، فراندوم جمهوری اسلامی در فروردین 58 به طور یکپارچه تحریم گردید و آکسیون های عظیم توده ای برای جلوگیری از برقراری سلطه جمهوری اسلامی در کردستان، اساساً به وسیله کومه له سازماندهی شد، که همگی از رویدادهای تاریخ مهم کردستان به حساب می آیند. تهاجم نظامی رژیم در 28 مرداد 58 به کردستان، موجب شد تا بسیاری از مسایل اجتماعی - طبقاتی مهمی که در درون جامعه کردستان مطرح بودند تحت الشعاع سرکوب نظامی از جانب جمهوری اسلامی قرار بگیرند. جنبش توده ای از مبارزه مستقیم بر سر مطالبات سیاسی و اقتصادی خود و از مبارزه برای معنی کردن عملی دمکراسی و تحکیم دستاوردهای مبارزاتی سال 1357، از این تاریخ به بعد به سنگر دفاع از خود در مقابل تهاجم

شهرها به عنوان مسئله جدیدی در برابر کومه له قرار گرفته بود. حزب دمکرات در بخش هایی از کردستان، به ویژه در مناطق شمالی تر، نفوذ خود را گسترش داده و شیوه های خود را حاکم کرده بود و در بخش های دیگر هم به مانعی بر سر راه گسترش و تعمیق جنبش توده ای و به تکیه گاهی برای مرتجعین محلی تبدیل شده بود. جوانان و روشنفکران انقلابی، کارمندان جزء ادارات دولتی و... وارد صف مبارزه سیاسی شده بودند و به کار متشکل و مبارزه متشکل روی می آورند. تشکل های متعدد کارگری شکل می گرفتند و مبارزه روزمره کارگران بر علیه بیکاری و برای افزایش دستمزد جریان داشت. همه اینها از نوع آن مسایل جدیدی بودند که در مقابل کومه له قرار داشتند. رئوس پاسخ های عملی کومه له به این مسایل چنین بود:

- دفاع از مسلح شدن مردم، تلاش برای مسلح کردن آنها، کارشکنی های حزب دمکرات غالباً مانع پیشرفت این کار می شد، اما با وجود این تعداد قابل ملاحظه ای اسلحه به دست زحمتکشان شهرها و روستاها افتاد.

- تبلیغ برای تشکل شوراهای شهر، فعالیت برای ایجاد آنها و شرکت در این شوراها. این شوراها تا قبل از قیام بهمن و در آستانه قیام در بسیاری از شهرها تشکیل گردیدند و سپس با کار شکنی

- اعلام طرح خودمختاری به عنوان رئیس مطالبات مردم کردستان از دولت مرکزی در سال 1358

- سازمان دادن دفاع مسلحانه در برابر هجوم نظامی، در نقاط مختلف کردستان.
- دامن زدن به جنبش سیاسی و اعتراض عمومی در شهرها.

- اعلام مواضع اصولی در قبال مذاکره با رژیم، تلاش برای تثبیت قوای به دست آمده، در عرصه گفتگو با جمهوری اسلامی.

- تلاش برای تشکیل یک هیات نمایندگی واحد از نیروهای سیاسی موجود در کردستان برای مذاکره.

- ارائه طرح خودمختاری به دولت مرکزی.

...

اما در همین جا لازم است به کمبود مهمی در جهت گیری ها و فعالیت کومه له در سالهای 58 و 59 اشاره کنیم در این سال ها کومه له تحت تاثیر شرایطی که در آن قرار گرفته بود و تحت تأثیر مسایلی که با تهاجم رژیم، جنبش انقلابی با آن روبرو شده بود، از ایفای نقش در جنبش طبقاتی سراسری در ایران غافل می شود و در چهار چوب اولویت هایی که نیازهای مقابله با تهاجم دولت مرکزی در دستور وی می گذارد محدود می ماند. کومه له با توجه به مکان اجتماعی که در جنبش توده ای زحمتکشان کردستان بدست آورده بود می توانست در این سال ها با عطف توجه

دولت مرکزی کشیده شد. در چنین شرایطی است که مطالبه خودمختاری که بر زمینه وجود ستم ملی در کردستان و تاریخاً به وسیله بورژوازی کرد مطرح گردیده بود به صدر مطالبات همگانی می آید و در تمام طول سال 1358 شعار خودمختاری و نحوه رابطه کردستان با دولت مرکزی به مسئله محوری جنبش توده ای تبدیل می شود. کومه له در این دوره، در برابر مسایل باز هم جدی تری قرار می گیرد. وحدت طلبی وسیعی که تحت تاثیر تهاجم و سرکوب دولت مرکزی شدت یافته بود و تمایل به مصالحه با احزاب و نیروهای سنتی و بورژوازی موجود در کردستان را به یک خواست همگانی تبدیل کرده بود می بایست پاسخ انقلابی و اصولی بگیرد، مطالبات جنبش توده ای می بایستی از جانب کومه له نیز فرموله و بیان گردد و مبانی و اصول سیاسی ما در قبال مذاکره با دولت مرکزی که مطرح گردیده بود، روشن شود. در مقابل تسلیم طلبی و سازش بورژوازی کرد با جمهوری اسلامی که دست آوردهای جنبش توده ای و انقلابی کردستان را به مخاطره افکنده بود عکس العمل منطقی و انقلابی نشان داده شود و...

رئوس پاسخ های ما به مسایل سیاسی جدیدی که در این دوره پیش روی کومه له قرار گرفته بود چنین بود:

در گیرودار مسایل حادی که جنبش واقعی در کردستان در دستور کومه له گذاشته بود و کومه له را به درجه زیادی همراه جنبش کردستان به مسایل موجود در جامعه کردستان محدود ساخته بود، کنگره دوم در بهار 1360 برگزار شد. کنگره دوم در شرایطی برگزار گردید که فشار نظامی جمهوری اسلامی تمام مسایل جامعه کردستان را تحت الشعاع قرار داده بود و یک جنبش مقاومت وسیع در مقابل آن شکل گرفته بود. مطالبه خودمختاری بر زمینه عقب نشینی انقلاب ایران در سطح سراسری به راس مطالبات جنبش توده ای آمده بود تهاجم نظامی و مبارزه مسلحانه وسیعی که در مقابل این تهاجم جریان داشت، این مبارزه را عملاً به شکل محوری و اصلی مقاومت تبدیل کرده بود. در چنین شرایطی و در حالی که هنوز بسیاری از مسایل نظری مهم مبارزه طبقاتی و انقلابی که از کنگره اول بجا مانده بود، جواب نگرفته بود، کنگره دوم با حرکت پیشرو و قاطعانه ای که آغاز کرد اجازه نداد تا اهداف کارگری این جریان به عنوان بخشی از کمونیسم ایران زیر بار فشارهای اجتماعی طبقات دیگر در کردستان خفه شود و اجازه نداد که این فشارها خود را به صورت تئوری ها و سیاست های جاافتاده پوپولیستی و ناسیونالیستی در کومه له تثبیت کنند. امروز برای درک جایگاه کنگره دوم نه فقط

به مسایل مبارزه طبقاتی سراسری در ایران، مرز جدال های روشنفکرانه بر سر مسایل گوناگون مبارزه طبقاتی و سیاسی در ایران، را بشکند و به عنوان نیرویی که بحث ها و نقطه نظراتش مستقیماً بر زندگی و مبارزه توده ها تأثیر می گذارد، نقش تعیین کننده ای در تسریع رشد یک کمونیسم غیر روشنفکری، رزمنده و دخالتگر ایفاء نماید اما بی تفاوتی کومه له نسبت به سرنوشت پلمیک های چپ ایران در این دوره عملاً موجب طولانی تر شدن این پروسه می شود. محدود ماندن در حصار جنبش کردستان و بی وظیفه ماندن در قبال جدال های سیاسی حادی که در میان طیف اپوزیسیون ایران در این دوره جریان داشت، در یک مورد به ویژه کومه له را به اتخاذ موضع کاملاً نادرستی در قبال مجاهدین خلق می کشاند. در شرایطی که مجاهدین خلق به خاطر گرایشات مذهبی و ارتجاعی شان، به خاطر برنامه سیاسی غیر دموکراتیک شان به خاطر مماشات و توهم پراکنی شان نسبت به خمینی زیر تیغ انتقاد چپ رادیکال و کمونیست های ایران بود، کومه له از کاندیداتوری رجوی در انتخابات ریاست جمهوری پشتیبانی می کند، صرفاً به این استدلال که مجاهدین بخشی از مطالبات مهم کردستان در زمینه خود مختاری را پذیرفته بودند.

پاسخ های جانبدارانه مشخص به همه مسایل اجتماعی کردستان بدهد و خط مشی اثباتی خود را برای پیشبرد مبارزه ای که جریان داشت ارائه دهد. و بدین ترتیب مبارزه انقلابی در کردستان را از محدوده منافع و مصالح بورژوازی محلی فراتر ببرد. مسئله سازمان یابی توده های کارگر در شهرها و طرح و پیگیری مطالبات اقتصادی آنان، شوراها و حاکمیت توده ای در مناطق آزاد سیاست عملی در قبال مبارزات مردم زحمتکش در روستاها، مسئله ستمکشی زنان در کردستان، نحوه پیشبرد یک مبارزه فرهنگی و سیاسی و پیروزمند بر علیه سنت های ارتجاعی رسوم عقب مانده عشیرتی، در کنار پاسخ صریح و روشن به مسئله ملی همگی آن عرصه هایی بودند که کنگره دوم می بایستی پاسخ خود را بر مبنای خط مشی فکری و سیاسی درستی که اتخاذ کرده بود به آنها بدهد در این موارد کنگره دوم تا حدود زیادی ساکت بود. اما جامعه و طبقات منتظر تکمیل دیدگاه های ما در کنگره ها و کنفرانس ها باقی نمی ماند و فشارها و تأثیرات خود را اعمال می کنند و کسی که نخواهد بر روندهای اجتماعی تأثیر آگاهانه و نقشمند بگذارد، چاره ای جز پذیرش آلترناتیوهای حاضر و آماده اجتماعی "دیگران" نخواهد داشت. به همین دلیل در تمام یک سال پس از کنگره دوم تشکیلات ما مدام مشغول دفع

به قطعنامه ها و مصوبات این کنگره، بلکه مهمتر از آن بایستی به نقش عینی و واقعی که کنگره دوم در متن مبارزه طبقاتی در کردستان و رشد کمونیسم در درون تشکیلات کومه له، در کنگره دوم مانع از آن شد که کومه له سرنوشتی جدا از سرنوشت کمونیسم در ایران پیدا کند. تحولی که کنگره دوم آن را نمایندگی کرد، در ادامه خود کومه له را به یکی از نیروهای متشکل کننده گرایش رادیکال مارکسیستی در چپ ایران تبدیل کرد. این گرایش رادیکال مارکسیستی که اساساً در دوره انقلاب ایران و بر متن درس ها و تجارب این انقلاب و با دورشدن از تقابل با چپ پوپولیستی در ایران متولد شده بود در کنگره دوم رسماً تثبیت شد و نفوذ توده ای و اعتبار انقلابی کومه له پشتوانه اجتماعی شدن آن در سطح جامعه گردید. با وجود آنچه که گفته شد کنگره دوم کمبودهایی داشت که اتفاقاً همین کمبودها به کانالی برای دست اندازی های ناسیونالیسم "رادیکال" به خط مشی و جهت گیری های پیشرو و کارگری کومه له تبدیل شد. کنگره دوم موقعیت کومه له را به مثابه یک تشکیلات کمونیستی با اهداف سراسری یک بار دیگر خاطر نشان کرد، اما در عین حال کومه له یک تشکیلات رهبر سیاسی درگیر در یک مبارزه توده ای بود و می بایستی از همین موضوع و با حرکت از مصالح طبقه کارگر،

کارگر در صحنه کردستان پایه مادی خود را پیدا کرده بود. این موجودیت واقعی سرانجام و در تحلیل نهایی، فشارهای ناسیونالیسم بورژوازی را خنثی کرد، منافع طبقاتی در کردستان نیروی واقعی خود را اعمال کردند و کومه له را بر مبنای جهت گیری های کارگریش جلو بردند. هر چند که تأثیر واقعی این فشارها بازتابش را در کندی حرکت‌مان و در بهایی که برای پیشروی هایمان می پرداختیم نشان می داد.

کنگره سوم کومه له، یک سال پس از کنگره دوم و در بهار 1362، در شرایطی برگذار گردید که قریب 4 سال از تهاجم جمهوری اسلامی به کردستان می گذشت، شهرها به اشغال نظامی در آمده بودند، جنبش کردستان وارد دوره دیگری از حیات خود شده بود، مشخصه اصلی این دوره عبارت از این بود که جنبش دیگر نه صرفاً مقاومت در برابر تهاجم رژیم اسلامی و ادامه دفاع از دست آوردهایی که در انقلاب 57 به دست آمده بود، بلکه مستقل از آن، حرکتی بود که برای به دست آوردن مطالبات معینی جریان داشت. این حرکت علیرغم رکود جنبش توده ای در مقیاس سراسری، به حیات خود ادامه می داد، توده های کارگر و زحمتکش در چنین شرایطی، چه اهدافی را تعقیب می کنند و از زاویه مصالح و منافع آنها، معنای پیروزی در کردستان چیست؟

"ضدحمله" های ناسیونالیستی بود. گویی ناسیونالیسم می خواست به خاطر تأکیدات مجدد ما بر هویت کارگری و کمونیستی مان، با به کار گرفتن ظرفیت های اجتماعی از کومه له "انتقام" بگیرد. برای نمونه می توان به تقلید روش های سنتی حزب دمکرات در برخورد به مردم و در عمل نظامی، به کمبود تبلیغات ما در زمینه شوراندن طبقاتی کارگران و زحمتکشان بر علیه صاحبان ثروت و سرمایه در کردستان در شهر و روستا، به بقای محافظه کاری در درافتادن با سنت های جنبش های ناسیونالیستی گذشته کردستان، در سیاست نظامی، در مسئله زنان و غیره اشاره کرد.

اما با همه این فشارها کنگره دوم حرکت پیشرو و موفق بود، زیرا جهت گیری های کنگره دوم نه صرفاً یک اعلام تعلق ایدئولوژیک به کمونیسم بر مبنای تئوری های معینی، بلکه حرکتی بود که ما را به یک واقعیت اجتماعی قویتری، قوی تر از فشارهای اجتماعی ناسیونالیسم در کردستان، مربوط می کرد. طبقه کارگر ایران وزن اجتماعی و سیاسی خود را در جریان انقلاب 1357 به نمایش گذاشته بود و سرمایه داری شدن جامعه کردستان و رواج وسیع کار مزدی و رشد کمی طبقه کارگر، بسیاری از بنیادهای سنتی جامعه کردستان را به شدت متزلزل ساخته بود. آمارهای سوسیالیستی و دمکراتیک طبقه

همان صورت هم گام به جلو بود زیرا می‌کوشید تا در شرایطی که خواست‌های مستقل کارگری تحت الشعاع مسایل جنبش توده‌ای تبدیل کند و جنبش همگانی قرار گرفته بود این مطالبات را به نیروی محرکه واقعی خود یعنی توده‌های کارگر و زحمتکش متکی کند.

کنگره سوم در قطعنامه‌های متعدد خود همه عرصه‌های کار و فعالیت ما را در کردستان مورد توجه قرار داد و برنامه حزب کمونیست نیز به تأیید همین کنگره رسید. در فاصله بین کنگره سوم تا کنگره موسس و تشکیل حزب و تا برگذاری کنگره چهارم کومه له، تلاش گسترده‌ای برای اصلاح پراتیک سازمانی صورت گرفت، پراتیک پوپولیستی در عرصه‌های مختلف فعالیت، در تبلیغات، در مسایل مهم اجتماعی نظیر مسئله ستم کشی زنان، مسئله مذهب و... مورد تعرض قرار گرفت. واقعیت این بود که هنوز در موارد بسیاری آنچه که در عمل روزمره تشکیلات ما صورت می‌گرفت با آرمان‌های سیاسی و اجتماعی ما انطباق نداشت و ما در کلیه زمینه‌ها به یک بازبینی مجدد فعالیت عملی خود نیاز داشتیم. نیروی عادت، سنت‌های جاافتاده طبقات دیگر در جنبش توده‌ای در کردستان، بر فعالیت عملی ما تأثیر می‌گذاشت و سیر رشد جریان کمونیستی را کند می‌کرد. کنگره سوم با عطف توجه به مسایلی چون شوراها و حاکمیت توده‌ای

کنگره سوم کومه له کوشید تا این پیروزی را معنی کند و راه رسیدن به آن را با اتکاء به نیروی مبارزه‌کنندگان نشان دهد و با تصویب برنامه کومه له برای خودمختاری کردستان کوشید تا برنامه سیاسی و اجتماعی این مبارزه را ارائه دهد. این برنامه از یک طرف شامل خطوط اصلی آن خواسته‌هایی بود که تحت عنوان خودمختاری - به عنوان شکل مشخصی از رفع ستم ملی - از جانب مردم کردستان از دولت مرکزی مطالبه شده بود و از طرف دیگر برنامه اجتماعی کومه له برای حاکمیت انقلابی در فردای کسب خودمختاری در جامعه کردستان را بیان می‌کرد. بخش نخست این برنامه با تفاوت‌هایی در واقع مطالبه مشترک احزاب سیاسی اپوزیسیون در کردستان بود، اما بخش دوم یعنی مطالبات و حقوق کارگران و مردم زحمتکش مسئله مورد منازعه اساسی در درون جامعه کردستان بود، جمع آمدن هر دو موضوع فوق تحت یک عنوان، می‌تواند ابهام برانگیز باشد و قطعاً ضروری است که امروز از این دو موضوع کاملاً به تفکیک سخن گفته شود. با وجود چنین نقصی که این برنامه در خود دارد بایستی به یک واقعیت مهم اشاره کرد و آن هم این است که چنانچه این برنامه را در چهارچوب تاریخی آن هم مشاهده کنیم به هر حال طرح مطالبات مستقل کارگری و حقوق مردم زحمتکش در آن هنگام به

برای تحقق مطالبات اقتصادی خود، مبارزه زنان بر علیه ستم کشی و نابرابری های اجتماعی و سیاسی مبارزه دهقانان فقیر بر علیه بورژوا - ملاکان - اعمال اراده توده ای در مناطق آزاد از طریق شوراهای مجامع عمومی، مبارزه برای آزادی های دمکراتیک و دمکراتیسم سیاسی، مبارزه با خرافات مذهبی و عقب ماندگی های عشیرتی همگی اهرم های قدرت گیری گرایش سوسیالیستی در جنبش کردستان بودند و نه در این دوره و نه تاریخاً در کردستان ربطی به مبارزه برای خود مختاری و حق تعیین سرنوشت پیدا نکرده اند. همه این مسایل در این دوره موضوع و مضمون مبارزه انقلابی بودند و هر آنچه کومه له در کردستان نیرو گرفته بود از پرداختن و طرح و پیگیری به این مسایل بوده است، این واقعیت می بایستی در کنگره سوم مبنای نقد پیگیرانه تری از ناسیونالیسم قرار می گرفت.

حتی مبارزه مسلحانه به عنوان یک شکل اصلی مبارزه انقلابی که سنتی جاافتاده تر و قدیمی تر در جنبش توده ای در کردستان بود در این دوره و تحت هدایت جریان کارگری سوسیالیستی اهداف، تاکتیک و روش های متفاوتی را در دستور داشت که تماماً در تقابل با سنت ناسیونالیستی مبارزه نظامی در کردستان بود. [رئوس این تفاوتها در کار نظامی در

در کردستان، با گنجاندن مطالبات اجتماعی توده های کارگر و زحمتکش در برنامه خودمختاری، راه این مبارزه را هموار نمود، اما این مبارزه ای نبود که بدون تعرض جدی به ریشه های سنت جنبش ناسیونالیستی در کردستان که در اعماق جامعه ما رسوخ کرده بود آن را به پیش برد. در این کنگره، ایدئولوژی، سیاست، روش ها، فرهنگ و اخلاقیات ناسیونالیستی مورد انتقاد قرار نگرفت و به ارائه طرح های اثباتی برای "کارگری تر کردن حرکت ما در کردستان" اکتفاء شد. اما واقعیت اجتماعی در کردستان ما را به حرکتی رادیکال تر از آن فرا می خواندند. محتوای مبارزه در کردستان در حال تغییر و تحول اساسی بود و کارگران در جامعه حزبی شده و قطبی شده کردستان پایه مادی این تحول محتوایی بودند و جنبشی که کارگران و زحمتکشان کردستان کومه له را در مرکز آن می دیدند دیگر ادامه حرکت ناسیونالیستی گذشته در کردستان نبود. حرکت سوسیالیستی نوینی در جنبش کردستان پا گرفته بود که از لحاظ آرمان ها، مطالبات، سنت ها و روش های مبارزاتی کاملاً از حرکت ناسیونالیستی پیش از خود منفک بود و همین حرکت سوسیالیستی هم می بایست مسئله ستم ملی را چاره جویی کند و برای مبارزه در راه رفع آن خط مشی سیاسی خود را تعیین نماید. مسایلی نظیر مبارزه کارگران

آن عبارت از سیر تحویل این جریان سیاسی معین در سطح ایران بوده است. جایگاه، نقاط قوت و نقاط ضعف آن را هم بایستی در همین رابطه مشاهده کرد.

کنگره چهارم در زمستان 63 برگزار شد، در این کنگره تلاش اصلی معطوف به منطبق کردن روش های فعالیت سازمانی جاری در کومه له به سنت های فعالیت حزبی بود. از این کنگره به بعد تلاش وسیعی برای نقشه مند کردن فعالیت کومه له در همه زمینه ها، تبلیغ و ترویج و سازماندهی، کار نظامی، رابطه با توده ها، دمکراسی درون تشکیلاتی و اخلاقیات سازمانی شروع شد و کمیته مرکزی مأمور تهیه نقشه عمل ها و دستورات تشکیلاتی در همه زمینه ها گردید. در این دوره سنت های ارزشمندی که امروز دیگر به روش های جاافتاده و مفروض در صفوف ما تبدیل شده اند پایه گذاری گردیدند. کار بازسازی تشکیلات مخفی ضربه خورده در شهرها آغاز شد، نقشه عمل مرحله بندی شده فعالیت نظامی تهیه گردید و یک دوره فعالیت نظامی کومه له بر مبنای آن جلو رفت، تبلیغات رادیویی با جهت گیریهای شفاف تر طبقاتی به سراغ جنبش توده ای و حرکت های اعتراضی رفت و این مبارزه انعکاس وسیع تری در تبلیغات رادیویی کومه له پیدا کرد.

در عین حال بایستی به رشد گرایش منفی که به ویژه بدنبال کنگره 4 در صفوف

مقاله ناسیو نالیسم و کار نظامی مندرج در پیشرو کردی شماره 35 آمده است] اکنون که به کنگره سوم نگاه می کنیم، فقدان یک نقد رادیکال از ناسیونالیسم را در کردستان که می توانست زمینه را برای تحکیم پراتیک کمونیستی در آن هنگام، در مقیاس وسیعی فراهم کند، به روشنی مشاهده می کنیم. در واقع کمبود کنگره سوم را نه در آنچه که گفت بلکه در آنچه که نگفت بایستی مشاهده کرد.

تشکیل حزب بدون شک نقطه عطف مهمی در تاریخ تحولات درونی کومه له محسوب می شود. کانون های مختلفی که در آنها کمونیسم ایران طی سالهای پس از انقلاب 57 پرورش یافته بود با کنگره موعسس در شهریور 62 مرکزیت یک جریان رادیکال مارکیستی را شکل دادند. اما با تشکیل حزب، تازه مبارزه برای تبدیل کردن آن به حزب متشکل کننده کارگران آغاز می شد.

حزب کمونیست می بایست به تشکیلاتی تبدیل شود که ابراز طبیعی مبارزه کارگران در راه تأمین منافع هر روزه شان و ابراز سازماندهی انقلاب اجتماعی پرولتاریا باشد و سنت های مبارزه کمونیستی را در همه وجوه فعالیت خود تثبیت نماید. این الگویی بوده است که کوشیده ایم خود را مرتباً به آن نزدیک سازیم. از تشکیل حزب به بعد، تکامل کومه له، تکامل دیدگاه ها و سیر تقویت و تحکیم کمونیسم کارگری در

در مقیاس اجتماعی باز تولید می کند و از همین طریق برکار ما نیز تأثیر می گذارد، رشد جریان کارگری در کردستان جز با نقد این گرایش اجتماعی ممکن نیست. اما این نقد، نه یک نقد نظری بلکه یک رودررویی اجتماعی است. خنثی کردن اثرات ناسیونالیسم سنتی در کردستان مقیاس اجتماعی جز با بسیج کارگران به عنوان پایه اجتماعی قدرت گیری سنت سوسیالیستی در صحنه جدال های سیاسی کردستان ممکن نیست، از این رو تقویت پایه کارگری کومه له و پاسخ به کلیه مسایل مطرح در جامعه کردستان از زاویه مصالح طبقه کارگر شرط لازم پیروزی در این مبارزه اجتماعی است.

در جمع بندی مباحث کنگره 5 گفتیم:

" جنبش کردستان در بیرون کشیدن خود از دایره تلقیات، آرمان ها و سنت های گذشته و بکارانداختن تمام توان و انرژی خود موفق نبوده است و هنوز حامل بار سنگین سنن گذشته و شیوه ها و سیاست هایی است که نه متعلق به کمونیست ها و طبقه کارگر بلکه به طبقات دیگر است. هرگونه پیشرفت در جنبش کردستان، هر گونه گام برداشتن در جهت پیروزی نیازمند حضور فعال کارگران و در گرو اتخاذ سیاست ها، روش ها و سنن کمونیستی و زدودن شائبه های غیر کمونیستی در سیاست و پراتیک ما است." تبدیل شدن کومه له به تشکیلاتی

تشکیلات ما بروز نمود اشاره کرد و آن افزایش مشغله های محدود تشکیلاتی بود که در سطوح مختلف به سر و کله زدن های غیرضروری با طرح های سازمانی و وسواس بیش از حد در "انطباق آنها با اصول عملی مدیریت" منجر شد و این تمایل به تدریج به اغراق در نشان دادن اهمیت آنها و کم توجهی به جایگاه سیاسی آنها در فعالیت رو به بیرون ما منجر گردید. و از آنجا که چنین طرح هایی عملاً کارایی چندانی در حل و فصل مسایل واقعی تشکیلات علنی و ارگان های مرکزی بوجود نمی آورد عملاً به زنده شدن تمایلات عقب مانده قدیمی تر مبنی بر دوری گرفتن از کار نقشه مند و تقدیس عادات و سنت های خود به خودی منجر میگردد و تلاش واقعی برای سازمان دادن سیستم های جاافتاده حزی را تضعیف می نمود.

کنگره 5 در زمستان 1365 برای کومه له نقطه مهمی در سیر تکامل دیدگاه هایش در مسایل جنبش کردستان بود. در آستانه کنگره و در خود کنگره نیز نقد سنت ها و روش های ناسیونالیستی به عنوان رکن اصلی تثبیت و تحکیم جریان کمونیستی و کارگری در کردستان در محور مباحثات قرار گرفت و این مبارزه در مقایسه با گذشته با صراحت و روشنی بیشتری دنبال گردید. ناسیونالیسم به عنوان گرایش بازدارنده ای افکار و آراء، سنت ها و روش های خود را

توضیح می دهد، تلاش این جریان برای نزدیک کردن طبقه کارگر به قدرت سیاسی است. اینکه کومه له امروز در رأس یک جنبش انقلابی در کردستان قرار دارد به هیچ وجه حاصل پراتیک وی در زمینه حق تعیین سرنوشت و خودمختاری طلبی نبوده است. زیرا اگر قرار باشد، به این اعتبار جریانی در رأس "جنبش کردستان" باشد، چنین نقشی را احزاب بورژوایی و ناسیونالیست از زمینه و امکانات بسیار مساعدتری برخوردار بودند، آنها هم تاریخاً در رأس جنبش های ملی کرد بوده اند و سنت های آن را دارند، و همین امروز هم باقیمانده توهمات توده ها را در این زمینه پشت سر خود دارند و هم کادر و تشکیلات لازم برای ایفای چنین نقشی را پیش از ما در اختیار داشتند. بدیهی است که کومه له طی یک دهه اخیر همواره پیگیرانه از خواست حق تعیین سرنوشت و خودمختاری در کردستان دفاع کرده است و در مبارزه پیگیرانه برای تحقق آن نیز درگیر بوده است اما یک تشکیلات کمونیستی به همین اعتبار نمی توانسته است در رأس چنین جنبشی جای بگیرد. آنچه که امروز کومه له را در موقعیت کنونی در رابطه با جنبش کردستان، چه جنبش علیه ستمگری ملی و چه مبارزه کارگران و مبارزه در همه عرصه های اجتماعی دیگر در کردستان قرار داده است حاصل پراتیک طبقاتی معینی است که تماماً از حرکت

که مشوق و هدایت کننده هر حرکت اعتراضی و رهبر جنبش مطالباتی زحمتکشان در کردستان است، هدفی بود که در کنگره 5 بر آن تأکید شد و طی سه سالی که از برگزاری این کنگره می گذرد بازتاب این جهت گیری را به درجه قابل ملاحظه ای در ادبیات سیاسی و در تبلیغات کومه له و در فعالیت عملی فعالین، در محیط کار و زیست مردم زحمتکش و حتی در مأموریت ها و فعالیت های گوناگون نیروی پیشمرگ کومه له نیز می توان مشاهده کرد.

2- مبانی استراتژی کومه له

گفتیم که کومه له با حرکت از یک نگرش و نیاز بنیادی طبقاتی - کمونیسم و انقلاب کارگری، حال با هر تبیینی که از این اهداف و از راه رسیده به آن داشت _ پا به میدان گذاشت و در سال های پس از انقلاب 57 نیز یکی از کانون های بود که در آن کمونیسم ایران رشد کرد و در ادامه این پروسه خود به بخشی از یک حزب کمونیست سراسری تبدیل گردید.

کومه له به عنوان یک جریان کمونیستی با تمام معضلات و مسایلی که پیشروی یک چنین جریانی بوده پا به میدان گذاشت و آنچه که امروز هم عملکرد کومه له را در جنبش جاری کردستان معنی می کند، حکمت و فلسفه اتخاذ تاکتیک های آن را

تشکل های بورژوازی، تبدیل کردن جریان کمونیستی به یک نیروی اجتماعی، آن وظایف اساسی و تاخیر ناپذیری هستند که ما در جنبش کردستان آنها را بایستی به پیش ببریم. مسئله اساسی این است که حرکت کومه له در جنبش موجود تا چه حد ما را به انجام این وظایف نزدیک کرده است؟ شاخص های پیشروی وملاک های صحت سیاست های ما در این جنبش از همین جا استنتاج می شود. تمام روش کار ما، از نحوه تبلیغات تا مبارزه مسلحانه از سازماندهی توده ای تا تاکتیک های ما در عملیات نظامی بر این مبنا بایستی توضیح داده شود.

کردستان ایران جامعه ای است که در آن مبارزه بر علیه ستم و سرکوب دولت مرکزی پیشینه ای طولانی دارد. با پیدا شدن هر درجه ضعف و ناتوانی در ارکان دولت های حاکم در ایران، مبارزه و اعتراض بر علیه آنها به اشکال گوناگون سر بر آورده است. این مبارزات در گذشته تحت رهبری نیروها و احزاب ناسیونالیست قرار گرفته و خودمختاری مسئله محوری آن بوده است. با تحول اجتماعی مهمی که در دهه چهل و به دنبال اصلاحات ارضی در ایران به وقوع پیوست، مناسبات فئودالی در کردستان نیز رو به زوال رفت و سرمایه داری بر حیات اجتماعی در کردستان مسلط گردید. توده های وسیعی از کارگران مزدی از روستاها کنده شده و روانه شرکت های

سنتی خودمختاری طلبانه در کردستان متمایز است.

اشاعه کمونیسم در میان کارگران و تبدیل کمونیسم به یک نیروی اجتماعی، منزوی کردن و بی اعتباری کردن قطب های بورژوازی و رویزونیستی، دفاع از خواسته های زحمتکشان روستا، مبارزه بر علیه بی حقوقی سنتی زنان در جامعه، دفاع از حقوق دمکراتیک و اولیه مردم زحمتکش و... که مضامین اساسی فعالیت کومه له را در کردستان تشکیل می داده اند، هیچکدام نه نظراً و نه تاریخاً ربطی به خودمختاری نداشته اند، اما درگیر شدن کومه له در چنین مبارزه ای، در عین حال وی را به یک نیروی رهبر سیاسی در مسئله خودمختاری هم تبدیل کرده است.

بنابراین برای ترسیم خط مشی فعالیت آتی کومه له هم به جای اینکه از یکی از عرصه های تاکتیکی فعالیت کومه له، یعنی مبارزه برای تحقق حق تعیین سرنوشت مردم کردستان شروع کنیم، بایستی از اهداف کارگری کومه له و نیازهای مبارزه کارگران در کردستان شروع کنیم و سپس به تاکتیک های کومه له در مبارزه بر علیه ستمگری ملی هم برسیم. شکل دادن به صف کارگران کمونیست، متحد کردن کارگران به مثابه طبقه تحت رهبری جریان کمونیستی به میدان کشیدن طبقه کارگر به مثابه یک رهبر در مبارزه سیاسی و در تقابل با تمام نیروها و

قدرت رژیم اسلامی در کردستان گردید. در کردستان ارتجاع مذهبی ناتوان از اعمال نفوذ جدی بود اگر ناسیونالیسم معترض تاریخاً سنت و پرچم مبارزه در کردستان بوده است، مذهب معترض و مذهب اپوزیسیون فاقد نقش قابل ملاحظه ای در جنبش سیاسی کردستان بود. در چنین شرایطی نیروهای سیاسی فعال هر کدام بر طبق مشی طبقاتی خود به گردآوری قوا و بسط نفوذ خود در جنبش سیاسی می پردازند. تا آنجا که به حزب دمکرات برمی گردد از آنجا که مسئله ملی و مطالبه خودمختاری فلسفه وجودی وی را تشکیل داده و از آن نیرو می گیرد، با متکی شدن به ناسیونالیسم سنتی در کردستان همواره این خواست را مطرح می کرده است، اما خودمختاری به عنوان یک مطالبه توده گیر در این دوره، هنگامی به راس مطالبات جنبش توده ای در کردستان می آید که جنبش سراسری بر سر اهداف و مطالبات دمکراتیک عمومی عقب نشینی می کند و به رکود کشیده می شود. مبارزه برای خودمختاری در کردستان به آن سنگری تبدیل می شود که جنبش توده ای در آن در مقابل تهاجم رژیم جمهوری اسلامی به مقاومت می پردازد.

جامعه کردستان با زمینه های اجتماعی و شرایط سیاسی که به اختصار به آن اشاره شد، شرایط کار ما را تشکیل می داده

ساختمانی، کوره پزخانه ها و دیگر مراکز کارگری شدند و در روستاها نیز مناسبات سرمایه داری، کار مزدی، حاکم بر روابط بورژواملاکان، دهقانان مرفه و کارگران و زحمتکشان گردید. جمعیت شهرها افزایش فوق العاده ای پیدا کرد. این پروسه طی سال های دهه 50 و به ویژه با افزایش قیمت نفت و گسترش روزافزون سرمایه گذاری های خارجی در ایران مرتباً تسریع گردید. همزمان با روانه شدن توده های وسیع کارگران کردستان به بازار کار سراسری در ایران، پیوندهای اقتصادی بورژوازی کردستان نیز با بخش های دیگر بورژوازی محکم گردید. چنین پروسه ای برای کارگران در عین حال پروسه رشد خودآگاهی طبقاتی آنها و فاصله گرفتنشان از دایره فرهنگ و سنت های قدیمی و بالا رفتن سطح توقعات اجتماعی آنها بود. کارگر کرد دیگر آن روستایی زحمتکش سربزیر و کم توقع نبود بلکه در این دوره وارد میدان مبارزه برای بهبود شرایط زندگی خود گردیده بود.

واقعیت فوق امکان اجتماعی پیدایش و رشد کومه له را در کردستان فراهم کرد. جنبش توده ای در انقلاب 57، در کردستان نیز گسترش یافت. حضور کومه له و محدودیت دامنه نفوذ و عملکرد نیروهای ارتجاعی مذهبی، وجود سنت های تاریخی مبارزه ناسیونالیسم معترض بر علیه دولت مرکزی، مانع از شکل گیری

- ممانعت از اشاعه سیاست‌ها و اندیشه‌های بورژوایی به دلیل وجود مسئله ملی، ممانعت از تبدیل شدن طبقه کارگر به نیروی ذخیره در تصفیه حساب‌های بورژوای محلی و سراسری.

- تحقق مطالبات دمکراتیک زحمتکشان و از جمله رفع ستم ملی، به منظور گسترش مبارزه طبقاتی مستقیم و رفع موانع انقلاب کارگری.

- ممانعت از گسترش ارتجاع اسلامی به کردستان، ممانعت از برقراری حاکمیت آن بر حیات اقتصادی، سیاسی و فرهنگی جامعه و زحمتکشان.

همانطوری که پیش‌تر نیز به آن اشاره شد، پیشرفت یا عدم پیشرفت در عملی کردن وظایف فوق‌شاخص‌ها و ملاک‌های قضاوت عملکرد ما است، پیشروی‌های ما را بایستی با این ملاک‌ها قضاوت کرد و نه صرفاً با تناسب قوای نظامی موجود میان جنبش خلق کرد و رژیم مرکزی. اگر با این ملاک‌ها خود و جنبش کردستان را قضاوت کنیم، آنگاه به نتایج بسیار امیدبخش و مثبتی می‌رسیم که کاملاً در تقابل با یاس و استیصال ناسیونالیسم امروزی در کردستان قرار می‌گیرد. ناسیونالیسمی که تنها ملاک قضاوتش می‌تواند تناسب قوای نظامی و یا درجه دوری و نزدیکی به مذاکرات مربوط به خودمختاری باشد. ارزیابی کومه له و جنبش از زاویه تاریخ کارگری و مصالح طبقه کارگر در کردستان،

است و می‌دهد. و مسئله ملی یکی از مسایل اجتماعی است که پیش‌روی ما قرار دارد. هرگونه شانه‌بالا انداختن و با لا قیدی از کنار آن رد شدن فاقد پاسخ روشن بودن برای آن به معنی رها کردن این عرصه به بورژوازی و یعنی امکان دادن به وی تا به کمک شرایط ویژه کردستان، اذهان کارگران را به سموم ناسیونالیستی آلوده کند و دست‌آویزهای ارتجاعی خود را برای مقابله با کمونیسم تقویت نماید.

اما از نظر مبارزه طبقاتی کارگران و از نظر مصالح یک مبارزه، اتخاذ موضع اصولی بر سر مسئله فوق و تلاش برای تحقق عملی آن، صرفاً یک عرصه تاکتیکی برای نزدیک شدن به هدف نهایی است، از این رو وظایف ما در کردستان اساساً از نیارهای یک انقلاب کارگری در می‌آید که در عین حال به مسئله ملی هم پاسخ می‌دهد.

رئوس این وظایف را چنین می‌توان برشمرد:

- تضمین دخالت مستقل طبقه کارگر در عرصه کردستان، جنبش کارگری برای مطالبات اقتصادی به حرکت در بیاید و همچنین این جنبش در عرصه مبارزه سیاسی واقعیت عملی پیدا کند.

- استفاده از محیط مبارزاتی موجود برای تحکیم رابطه کمونیسم و طبقه کارگر، اجتماعی کردن کمونیسم در کردستان، تقویت عمومی کمونیسم در ایران.

موقعیت ضعیفی رانده شده اند. به تفرقه و تشت درونی دچار شده و خود در مقابل چشمان مردم کردستان به سلب اعتبار از خود می پردازند. در مقابل وی جریان سوسیالیستی که حرکتش تماماً خلاف جریان رایج و سنتی حاکم در کردستان بوده است، پا گرفته و پایه های اجتماعی نیرومندی پیدا کرده است.

اگر امروز کردستان چهره اجتماعی کاملاً متفاوتی در مقایسه با ده سال پیش از این دارد، اگر توده های مردم زحمتکش حقوق خود را می شناسند، اگر زنان به موقعیت فرودست خود در این جامعه پی برده اند، اگر می توان ادعا کرد که مسئله ملی به نفع کل مسئله دمکراسی و حتی به نفع سوسیالیسم فرعی شده است، تا آنجا که صحبت بر سر نقش عنصر آگاه در پیشرفت این پروسه باشد، این حاصل فعالیت کومه له است....

3- خلاصه و جمع بندی

کاپیتالیستی شدن جامعه ایران، گسترش روزافزون کار مزدی و رشد طبقه کارگر در چند دهه اخیر در صحنه ایران وجود نیروهای سیاسی جدیدی را ایجاد می کند. احزاب ناسیونالیست و رفرمیست سنتی به حاشیه رانده می شوند و نیروهای چپ بر متن این تحول و رادیکال شدن اجتماعی به صحنه می آیند. کومه له نیز تشکیلاتی است که در اواخر دهه

چیزی جز پیشروی را نشان نمی دهد. اگر فرض کنیم ما در مقطع سال 1357 وظایفی را که در بالا به آن اشاره شد به همین صورت در برابر خود قرار داده بودیم؛ امروز در یک ارزیابی عینی می توان نشان داد که به طور واقعی به چه میزانی این وظایف عملاً متحقق شدند و طبقه کارگر و کمونیست ها چه زمینه های مساعدی برای گام بعدی خود به دست آورده اند.

دو تغییر اساسی را در کردستان می توان مشاهده کرد نخست تغییر در رابطه کومه له با جامعه کردستان. یک جریان پیشرو سوسیالیستی، خودش را در قلب صدها هزار کارگر جا کرده است. امروز هر کارگری در کردستان این اندازه آگاهی پیدا کرده باشد که خود را متعلق به طبقه کارگر، یک طبقه استثمار شده و متمایز از طبقات دیگر ببیند، کومه له را از آن خود و تشکیلات خود می داند. این واقعیت را بورژوازی، ارتجاع محلی، جمهوری اسلامی و... هم بدون شک اذعان می کنند و به همین اعتبار کومه له را می شناسد و به همین اعتبار برای در افتادن با او برایش نقشه می ریزند.

دوم، غلبه سنت سوسیالیستی بر سنت ناسیونالیستی مبارزه در کردستان. امروز حزب بورژوازی کردستان و سنت های مبارزه ناسیونالیستی زیر فشار فرهنگ، سنت ها و ادراکات نوینی که در یک دهه اخیر در کردستان شکل گرفته است به

تاریخ این مبارزه واقعی جدا کرد. کومه له در زمتن یک جنبش طبقاتی و انقلابی رشد می کند. در سال 58 کردستان مورد تهاجم جمهوری اسلامی قرار می گیرد، وجود ستم ملی در کردستان و سنت های مبارزه مسلحانه امکان مقاومت در برابر تهاجم دولت مرکزی را فراهم می کند و در عین حال همین تهاجم به بورژوازی کرد و حزب او نیز فرصت می دهد تا جای پای خود را در صحنه سیاسی کردستان محکم نماید.

کومه له دست به اسلحه می برد و در رأس بخش بزرگی از یک مقاومت توده ای قرار می گیرد و به نیرویی تعیین کننده در جلوگیری از گسترش پایگاه ارتجاع مذهبی و برقراری و تحکیم ارگان های حاکمیت جمهوری اسلامی تبدیل می شود. این وضعیت، مسایل جدیدی را پیش روی کومه له قرار می دهد. مقاومت مسلحانه در برابر تهاجم جمهوری اسلامی به مسئله محوری تبدیل می شود. خودمختاری در رأس مطالبات خلق کرد قرار می گیرد. جنبش توده ای و دمکراتیک در مقیاس سراسری عقب نشینی می کند و مبارزه با ارتجاع جمهوری اسلامی در کردستان ادامه می یابد.

اما جامعه کردستان، یک جامعه طبقاتی است. با تداوم مبارزه بر علیه رژیم مرکزی، شکافهای طبقاتی سرباز می کنند و جنبش جاری را بر مبنای منافع واقعی

چهل تحت عنوان یک تشکیلات کمونیستی شکل می گیرد و به مائوئیسم به عنوان یک گرایش رادیکال در آن دوره متمایل می شود. این سازمان در دوره انقلاب 57 و سال های بعد، در متن مبارزات پر تپش اجتماعی به یک جریان مارکسیست و کارگری رادیکال تبدیل می شود.

در سال 1357 کومه له با در اختیار داشتن تعداد قابل ملاحظه ای از انقلابیونی که طی سال های طولانی دهه های 40 و 50 در مبارزه سیاسی بر علیه رژیم شاه و ملاکان و استثمارگران محلی، همدوش توده های زحمتکش ویا در زندان های شاه به عنوان چهره های رزمنده و مقاوم شناخته شده بودند؛ امکان واقعی برای دخالت و تأثیر گذاری بر جنبش سیاسی این دوره را پیدا می کند. پیوندهای عمیقی که چنین جمعی از انقلابیون مارکسیست در منطقه کردستان با توده های کارگر و زحمتکش داشتند و برخورد دخالت گرانه و انقلابی که با واقعیت های پیرامون خود داشتند، در یک دوره انقلابی، کومه له را در رأس جنبش توده ای قرار می دهد و بخش های وسیعی از زحمتکشان کردستان به دور ان جمع می شوند. و از سال 57 به بعد دیگر تکامل کومه له به تکامل یک مبارزه سیاسی و طبقاتی زنده در کردستان گره می خورد، به طوری که تاریخ کومه له را نمی توان از

کومه له به کار می گیرند به کم فایده بودن آنها بیشتر پی می برند و سرانجام آخرین تیر ترکش خود، یعنی نیروی نظامی را هم ی آزمایشند و شکست خورده و منزوی از آن بیرون می آیند. تاریخ واقعی کردستان در یک دهه اخیر تاریخ جدال های طبقاتی در عرصه های مختلف، در متن یک جامعه سرمایه داری بوده است و ستمگری ملی از جانب دولت مرکزی نیز مسئله ای است که در این جامعه مطرح است.

کومه له در مبارزه برای تحقق مطالبات ملی خلق کرد شرکت می کند و برای پیشبرد و به پیروزی رساندن آن برنامه می ریزد. دفاع از این مطالبات حق طلبانه به وی امکان می دهد که به سراغ تضادها و کشمکش های طبقاتی برود و نگذارد بورژوازی کردستان افکار و مبارزات طبقه کارگر را به سموم ناسیونالیستی و عقب مانده آلوده سازد.

طرح و مبارزه برای تامین مطالبات اقتصادی کارگران، مسایل مربوط به ستمکشی زنان و دهقانان فقیر، حقوق اولیه مردم زحمتکش، شوراها و حاکمیت مردم و آزادی های دمکراتیک، همگی آن اهرم هایی بودند که کومه له را قادر ساختند تا در برابر فشارهای اجتماعی - سیاسی و نظامی ناسیونالیسم کرد مقاومت کند و یک جریان سوسیالیستی باقی بماند. تردیدها و تاخیر های کومه له در دست بردن به موقع به این مسایل اجتماعی و

طبقات به پیش می برند. این واقعیت به جریان کمونیستی امکان رشد و بسط نفوذ خود را می دهد، بدرجه ای که سازمان کمونیستی در این مبارزه جامی افتد و در آن کسب اعتبار می کند به همان درجه نیز از سنت های ناسیونالیستی دور می شود و خصلت های ویژه سنت سوسیالیستی را به این مبارزه می بخشد.

از این پس جنبش کردستان تا آنجا که به نقش و پراتیک کومه له بر می گردد، دیگر جنبشی صرفاً بر سر مطالبات ملی باقی نمی ماند. آن محرکه های اجتماعی که کومه له به مثابه یک سازمان کمونیستی در کردستان از آنها نیرو می گیرد، دیگر نمی تواند عیناً همان محرکه هایی باشد که حزب بورژوازی هم با متکی شدن به آنها موقعیت خود را در کردستان حفظ می کند. تمایزات طبقاتی و منافع واقعی طبقات، با ادامه جنبش توده ای، به الهام بخش و منبع نیروی احزاب مختلف تبدیل می شوند. "جنبش در کردستان طبقاتی تر می شود." مبارزه بر علیه دولت مرکزی با همه اهمیت و حاد بودنش، در تداوم خود دیگر نمی تواند سرمایه دار و صاحب ثروت و مکنت کرد را از چشم کارگر و زحمتکش کرد مخفی کند. هر اندازه حزب بورژوازی و ازتجاع کردستان ابزارهای ایدئولوژیک سنتی خود (ناسیونالیسم، مذهب، اخلاقیات عشیرتی و...) را بر علیه

ارزیابی از رویدادهای درونی دو سال گذشته

(ضمیمه اول گزارش سیاسی)

به دست دادن یک ارزیابی عینی و واقع بینانه از رویدادهای درونی سه سال گذشته در تشکیلات کردستان تنها در متن ارزیابی عمومی تری از وضعیت حزب کمونیست ایران ممکن است، از این رو می‌کوشیم قبلاً به اختصار به این مسئله پردازیم و سپس با تفصیل نسبتاً بیشتری آنچه را که در این مبحث به کومه له مربوط می‌شود مورد بررسی قرار دهیم.

1_ حزب کمونیست ایران جریانی متشکل از بخشی از سازمانهای چپ رادیکال ایران بود که اساساً با انقلاب 57 در ایران و در کردستان پا به میدان جدالهای اجتماعی گذاشته بودند. این جریان از لحاظ نظری متمایز از خط‌های اردوگاهی و در تقابل با خلقگرایی و مائوئیسم و به عنوان یک جریان رادیکال مارکسیستی انسجام نظری خود را تامین کرده بود و از لحاظ عملی جریانی بود که می‌کوشید بستر اصلی پیدایش خود یعنی چپ روشنفکری و خورده بورژوائی را ترک کند و به جنبش کارگری و تحرک طبقاتی جدیدی که در انقلاب 57 رو آمده بود نزدیک شود.

2_ با افول دوره انقلابی و تثبیت سلطه جمهوری اسلامی، چه در کردستان و چه در مقیاس سراسری اعتراض اقشار و طبقات غیر کارگری پایان می‌گیرد و حزب

دامن زدن به جدال‌های توده‌ای با مرتجعین محلی، با حزب بورژوازی کرد و با رژیم بر سر آنها، نقطه ضعف حرکت ما است، که در هر مقطعی می‌توان به آن اشاره کرد.

معنای عملی فشارهای ناسیونالیسم در کردستان بر تشکیلات کومه له به طور خلاصه عبارت بود از: عمده شدن موجودیت نظامی در مقابل تضعیف نقش کومه له در سازماندهی و برانگیختن حرکت‌های سیاسی و اعتراضی در میان کارگران و در میان توده‌های تحت ستم و ناراضی، محافظه‌کاری و تاخیر در پرداختن به مسایلی که فراتر از محدوده مطالبات ملی بودند، تاکتیکی شدن مبارزه با حزب دمکرات، مشاجرات روزمره بر سر مسایل خود، اما کم پرداختن به آن به عنوان یک حزب طرفدار مالکیت خصوصی، طرفدار خرافه، ناسیونالیست، دور شدن از بحث‌های سراسری بر سر مسایل مبارزه طبقاتی در سطح ایران و قائل نبودن وظیفه برای خود در تاثیر گذاری بر سرنوشت چپ و جریان کمونیستی در مقیاس ایران در دوره قبل از تشکیل حزب...

اردیبهشت 1367

ب : کنگره هفتم (تابستان 1371)

این است حتی آن دسته از کسانی که در کمیته مرکزی حزب بیش از دیگران سنگ ضرورت و مبرمیت پیشبرد عملی این مباحثات را به سینه می زدند، خود در مرکز این انفعال و بی عملی قرار می گیرند. به جای تعمیق و گسترده کردن مباحثات، به جای دنبال کردن استنتاجات پراتیکی و عملی ناشی از آنها، در رهبری حزب هر کسی سعی می کند به اپوزیسیون بغل دستی خود تبدیل شود و گناه پیش نرفتن اثباتی این مسئله را به گردن وی بیاندازد. در سطح دیگر سخن گفتن از اهمیت این مسایل، بحث های کشف، در زمینه اهمیت انتشار نشریه، اهمیت پاسخگویی به مسایل پیشروی ما اهمیت تحولات کنونی جهان و طرح سوالات متعدد، باب می شود، اما کسی به سراغ خود آن مسایل نمی رود. رهبری حزب درجا می زند.

4_ در چنین شرایطی کومه له نیز با مسایل خاص خود دست به گریبان است. مشکل کمیته رهبری کومه له در آن دوره این بود که از انجام وظایف تشکیلاتی که در برابرش قرار گرفته بود سرباز بزند و یا مثلاً به این معنی دچار کم کاری و انفعال سیاسی باشد. این کمیته مانند همه تشکیلات کردستان با مشکلاتی از نوع دیگر و در سطحی دیگر روبرو بود. که در اینجا تیتروار به آنها اشاره می کنیم:

کمونیست نیز از پایگاه مادی و منبع نیرو و انرژی خویش به درجه زیادی محروم می گردد. با کم رنگ شدن تب و تاب های سیاسی و دورشدن از اثرات انقلاب 57 و تضعیف پایه مادی حزب کمونیست ایران معضل منضوی بودن حزب از اعتراض طبقاتی کارگران، بیگانگی فعالیت عملی حزب با مبارزه عینی طبقه کارگر عیان تر از همیشه آشکار می شود و موجودیت حزب را به مثابه حزبی رادیکال که بر طبق مواضع رسمیش می بایستی حزب اعتراض اجتماعی طبقه کارگر باشد، تحت فشار قرار میدهد. تحت این فشار واقعی است که مباحثات مربوط به سازمانیابی کارگری، کار کمونیستی در میان کارگران، بالا می گیرد و هم زمان و با دور شدن از انقلاب 57 مباحثات مربوط به جنبش جهانی کمونیستی، بازبینی تاریخی این جنبش، علل جدایی کمونیست ها از جنبش طبقه کارگر، انقلاب کارگری و تجربه شوروی، ضروری می گردد.

3_ این مباحثات قبل از هر چیز با عدم جدیت رهبری در پیگیری آنها روبرو می شود. کنگره دوم حزب که نقطه مهمی در تکامل این مباحثات بود به تکانی جدی در رهبری حزب منجر نمی گردد و تک تک اعضا کمیته مرکزی حزب به فعالیتی بسیار پائین تر از حد ظرفیت خود، به فعالیتی که در بهترین حالت فقط قادر به نگهداری حزب در وضع موجود بود اکتفا می نمایند. جالب

_ سوزاندن و ویران کردن دهات و شهرهای کردستان عراق و کشتارهای جمعی رژیم عراق که همگی جلو چشمان رفقای ما جریان داشت و سکوت تبلیغی ما در مقابل این قضایا تشکیلات ما را بیش از پیش تحت فشار و در منگنه قرار می داد.

_ کاهش اتوریته معنوی کمیته مرکزی کومه له که خود دلایل متعددی داشت از جمله روش های نادرست در رهبری تشکیلات (تکیه بر روابط محفلی به جای قرار و مدارها و ضوابط تصویب شده حزبی در فعالیت روزمره، نادیده گرفتن قرارها و مصوباتی که حاصل تفکر جمعی و آگاهانه بود، قایل نبودن محدودیت بر اختیارات خویش و خود را فعال مایشا دیدن در همه زمینه ها) ، کم شدن نفوذ کلام در تشکیلات به دلیل برخورد سهل انگارانه به ارتقا آگاهی و دانش سیاسی خود، وارد دیالوگ نشدن با مخالفین سیاسی خود و واگذار کردن آنها به فرهنگ و روش های خودبه خودی تشکیلات، ابراز وجود نکردن رهبری در عرصه های جدید به دنبال کاهش اهمیت فعالیت نظامی و

5_ در چنین شرایطی کمیته مرکزی حزب و کمیته اجرائی که خود در رکود و بی عملی مطلق به سر می برد به جای اینکه مسئولانه و دلسوزانه به چاره جویی های عملی برای تخفیف واقعی مشکلات تشکیلات کردستان بپردازد و در اجرا و

_ فعالیت نظامی یعنی در واقع بخش عمده پراتیک سیاسی کومه له تحت فشار قرار گرفته بود، تلفات سالهای اخیر و عقب نشینی های مداوم تا استقرار در پشت مرزها و در درون اردوگاه های مستقر در کردستان عراق فضای سنگینی بر تشکیلات حاکم کرده بود. ادامه کاری فعالیت مسلحانه در فردای صلح کامل ایران و عراق زیر سوال بود و

_جانباختن تعداد کثیری از کادرهای برجسته کومه له در جنگ با جمهوری اسلامی و در جنگ با حزب دمکرات، که بخش مهمی از استخوان بندی و چهره رزمنده تشکیلات را تامین کرده بودند، قدرت مقابله ما را برای روبروشدن با مشکلات رو به ازدیاد و حوادث و شرایط دشواری که در راه بود به درجه زیادی کاهش داده بود.

_ طولانی شدن دوره اردوگاه نشینی و زندگی منزوی از جامعه و محرومیت از مناسباتی طبیعی_ اجتماعی و عوارض ناشی از آن، روشن نبودن دورنمای خاتمه وضعیت در کوتاه مدت، ناآرامی و اضطراب پوشیده و آشکاری را در میان بخش وسیعی از رفقای مستقر در اردوگاههای کومه له به وجود آورده بود. بمباران چندباره اردوگاههای کومه له به وسیله دولت عراق و سلب امنیت کامل از زندگی همگی، مزید بر علت.

کنند و ثالثاً، هیچگاه به طور رسمی بیان نشده اند اما عملاً به صورت مانع برسر راه کارگری شدن حرکت ما عمل می کردند و سیر پیشرفت ما را کند و دردناک نموده اند. " شناختن این گرایشات برای ما نه حاصل تعمق های تئوریک و بررسی های منطقی بلکه نتیجه یک ارزیابی عینی و رومرزه از پراتیک سیاسی و مبارزاتی کومه له بودند. ما آنها را در زمینه های مادی فعالیت واقعی خود در کار نظامی، در رابطه با مردم در تبلیغات رادیویی، در مشغله ها و اولویت های فعالین تشکیلات، در روش ها و اخلاقیات موجود در رهبری و غیره هرروزه لمس می کردیم. ناسیونالیسم بدون شک یکی از این گرایشات بود. کسی در میان ما البته کردایه تی نمی کرد اما سنت اجتماعی کردایه تی از کانال پراتیک مبارزاتی که ما را به جامعه وصل می نمود بر حرکت و کار آگاهانه ما تحمیل می شد. این گرایش در کومه له مجال سربرآوردن رسمی نداشت و برای خود آینده ای نمی دید از این رو پرچمدار و تئوریسین خود را نیز نیافته بود. این گرایش در مقطع کنگره موسس حزب و در سالهای بعد از آن به دلیل گستردگی فعالیت کومه له در عرصه های اجتماعی موجودیت عینی تر و واقعی تری داشت. با رکود فعالیت های علنی کومه له و با تیره شدن افق ناسیونالیستی و احزاب بورژوا_ ناسیونالیست در شرایط سالهای

پیشبرد راه حل های واقع بینانه و عملی با کمیته رهبری کومه له همکاری کند از این شرایط برای ساکت کردن و برسر جای خود نشان دادن کمیته رهبری کومه له که به ابزار مخالفت های محدودی با رهبری حزب می پرداخت و کمیته مرکزی و کمیته اجرایی حزب دیگر نفوذ کلام سابق را بر این ارگان نداشتند، استفاده می کند و بدین ترتیب نوک تیز انتقادات و مباحثاتی که قرار بود چاره جوی پرکردن شکاف کمونیسم و طبقه کارگر در مقیاس جهانی باشد متوجه اردوگاه های کومه له و ابراز " اعاده اتوریته رهبری حزب " بر رهبری کومه له و حل و فصل کوتاه بینانه تری و حقیرترین انگیزه ها و تمایلات شخصی و سیاسی می گردد.

6_ جایگاه اختلاف سیاسی و گرایشات مختلف:

در زمینه عملکرد گرایشات اجتماعی مختلف در کومه له ما در کنگره ششم گفتیم که: " انتقاد بحث (ارزیابی) قبل از اینکه متوجه اسناد معین و یا اشخاص معین باشد، متوجه آن گرایشات خودبه خودی است که اولاً، انعکاس جریانات فکری و اجتماعی و منافع طبقاتی واقعی بیرون ما هستند و ثانیاً، خود را در سنت ها، درک ها و روش هایی نشان می دهند که اساساً در لحظات تصمیم گیری، به طور خودبه خودی بر علیه تصمیم آگاهانه و نقشه مند فکرشده قبلی ما عمل می

تمایلی به انجام این امر نداند. در حالی که خود هیچگاه در این زمینه قادر به عرضه کمک موثری نشدند اما به طور دائم در این قضیه در موضع اپوزیسیون قرار داشتند و نفرت و بیزاری خانواده‌هایی را که زندگی امن و آینده‌اطمینان بخشی برای کودکانشان می‌خواستند، رفقای پا به سن گذاشته‌ای را که جوانی خود را از دست رفته می‌دیدند و فرسوده بودند، رفقای مریض و کم‌اندامی که توان جسمیشان هر روزه جلو چشمانشان به تحلیل می‌رفت و رنج می‌بردند و..... متوجه جمع رهبری کومه له می‌کردند و خود بجای اینکه در افزوده‌ای به کار موثری داشته باشند به قلم فرسایی در مضرات ناسیونالیسم در این رابطه می‌پرداختند. این قضیه تا آنجا کش پیدا کرد که پای کل رهبری حزب و کومه له را گرفت و سرانجام همانگونه که آشکار بود وقتی که معجزه‌ای از هیچ کس در این زمینه برنیامد خود نیز از آتش نفرتی که دامن زده بودند برکنار نماندند.

8_ کمونیسم کارگری و ضرورت تحول در کومه له:

قبلاً گفتیم که تناقض واقعی در حزب کمونیست ایران با تشکیلات کردستانش هم، تناقضی که امروز هم کماکان وجود دارد، شکاف بین پایه اجتماعی این حزب و مشغله‌های واقعی با اهداف رسمی و نیات و آرزوهای قلبیش بود. دیدن این

67 و 68 و 69 منکوب شده‌تر و خاموش‌تر از همیشه به نظر می‌رسید. در دو سه سال اخیر که کار رهبری حزب از جهات دیگری به رکود کشیده می‌شود ناسیونالیسم در کومه له به کیسه بوکسی تبدیل می‌شود تا ناکارایی سیاسی، موقعیت نظری ضعیف، اتوریته تشکیلاتی ضربه خورده رهبری در یک نبرد دن کیشوت وار با آن توجیه شود. (در ارزیابی از میزان قدرت و نفوذ ناسیونالیسم در کومه له به تناقضات آشکاری در نوشته‌ها و سخنان شماری از اعضای رهبری حزب در دو سه ساله اخیر برخورد می‌کنیم.)

7_ اعزام به خارج:

یکی از مسایلی که در دوره مباحثات درونی دو سه سال اخیر به شدت مورد سواستفاده قرار گرفت مسئله اعزام به خارج بود. در شرایطی که مشکلات روی هم انباشته شده‌ای که فوقاً به آن اشاره شد بعلاوه شرایط دشوار و نا امن زندگی در اردوگاه‌ها اعزام به اروپا به آرزوی جمع کثیری از رفقای مستقر در اردوگاه‌ها تبدیل شده بود و در شرایطی که کومه له از امکانات، راه‌ها و کانال‌های بسیار محدودی برای پاسخ‌گویی به این تقاضای هر دم فزاینده برخوردار بود، رهبری حزب دائماً به این تصور دامن می‌زد که گویا جمع خاصی در رهبری کومه له به دلیل دلبستگی‌های ملی و جغرافیایی‌شان

سیاسی زنده و روزمره آنها بلکه با معیار کشمکش های بین گروه های محصور در محدوده های تشکیلاتی و منزوی از جامعه، می سنجید. در تشکیلاتی که در دوره معینی کمترین پراتیک سیاسی را از خود بروز می داد، دل مشغولی به جدال گرایشات درونی آن آب در هاون کوبیدن بود. وقتی عرصه عمل سیاسی و واقعی گرایشات سیاسی را از هم تفکیک نمی کرد ما دیدیم که چگونه کسانی که از یک " گرایش و یک سنت اجتماعی تنها به صرف این که در یک مباحثه از کسی یا جناحی طرفداری کرده اند و یا نکرده اند در همان شبانه روز به " گرایش و سنت اجتماعی دیگری " نقل مکان می کردند. و چه ساده لوحانه بود که کار آنهایی که مشغول سبک و سنگین کردن لیست " طرفدارانشان " در این غلیان های درون تشکیلاتی بودند.

9_ جمع بندی:

صف بندی های تشکیلاتی و تنش ها و اصطکاکات درونی دو سه سال اخیر را به هیچ عنوان نمی توان با اخلاقیات این یا آن شخص، انفعال این یا آن ارگان توضیح داد، برای مجادلاتی باسابقه این چنین نسبتاً طولانی قاعدتاً بایستی دلایل و انگیزه های محکم تری وجود داشته باشد. آنچه که پیش آمد بدون شک به دلیل وجود اختلاف نظرهای جدی بر سر مسایل مهم پیشروی حزب است. تا اینجای قضیه امر

شکاف احتیاج به هیچ کشف و شهودی نداشت، از روز روشن تر بود. یا این حزب از این موقعیت گذر می کند و به بخشی از جنبش واقعی طبقه کارگر تبدیل می شود، یا تاریخ واقعی نامش را در جایی جز چپ رادیکال غیرکارگری این جامعه ثبت نمی کند. بحث کارگری این دو سه ساله اخیر به عنوان " بحث " البته نمی توانستند خود منشا تغییرات بزرگی باشند، اما در همین حد هم چنانچه با غرایز و انگیزه های شخصی آمیخته نمی شدند و به ابزار تسویه حساب های درون تشکیلاتی تبدیل نمی شدند، می توانستند قدم مثبتی در نزدیک کردن کل جریان ما به مبارزه آگاهانه و واقعی طبقه کارگر بردارند. اما متأسفانه همان بلایی را که ده ها سال است چپ غیر کارگری بر سر مارکسیزم می آورد در اینجا هم (البته در مقیاس مینیاتوری) بر سر مباحثات مربوط به رابطه کمونیزم و کارگر بر سر کمونیزم کارگری آمد. مسایل ریز و درشت مربوط به مناسبات افراد، شرایط زندگی، انگیزه های شخصی، جاه طلبی ها و غیره و غیره که بیان سیاسی یافته بودند همگی کمونیزم کارگری را به اسم رمز تسویه حساب با همدیگر تبدیل کرده بودند و بدین ترتیب هرگونه خصلت راهگشا و سازنده ای را از این مباحث گرفته بودند. و این سرنوشت اجتناب ناپذیر بحثی بود که خود را نه با محک پراتیک واقعی طبقات و مبارزه

و اختلاف نظرهایی که به هر حال در گوشه ای سربر می آورد در همان دور اول طرح خود با عکس العمل های تشکیلاتی و برچسب های ازپیش آماده که ناشی از عدم اعتماد به نفس رهبری در هدایت این مبارزه سیاسی بود، عملاً در نطفه خفه می شد. بررسی متون دو سه سال گذشته و مباحثات شفاهی نیز فاکتهای بسیار اندکی برای شناختن و بیرون کشیدن اختلافات واقعی از پس خودستانی ها و لفاظی ها بدست می دهد. امروز که به بحث های سه سال گذشته مراجعه می کنیم فقط می توانیم به حدس و گمان هایی در مورد تعلقات این یا آن گروه بندی به این یا آن گرایش سیاسی پردازیم.

محتوای نظری جریانی که خود را خط کمونیزم کارگری می نامید عبارت بود از مارکسیسم ارتدکس و یک دیدگاه انتقادی به تاریخ حزب کمونیست ایران.

"منظور من از کمونیسم کارگری، بحث های پس از کنگره 2 و یا مواضع خودم نیست من این کلمه را به جای کمونیسم به کار می برم. منظور من آن گرایشی است که مانیفیست کمونیست را بعنوان بیانیه خویش صادر کرد." (ص 11 جزوه درباره فعالیت حزب در کردستان، منصور حکمت)، اما کمونیسم یا همان کمونیسم کارگری آن گرایشی که مانیفیست کمونیست بیانیه اش بود و مارکس و

کاملاً طبیعی است و حزبی که زندگی خود را به کشمکش های اجتماعی زمان خود مربوط کرده باشد در سیر حرکت خود به طور اجتناب ناپذیری از مقاطعی عبور خواهد کرد و نتیجه چنین مبارزه ای در چنین حزبی را تناسب قوای واقعی گرایشات اجتماعی و منافع واقعی طبقات که پایه مادی چنین مجادلاتی هستند، تعیین خواهد کرد. تعقیب سیر شکل گیری تفاوت های واقعی سیاسی و اجتماعی بلشویسم و منشویسم در روسیه و تجربه جدایی تشکیلاتی آنها از این لحاظ بسیار گویا است. اما متأسفانه در دوره دو سه ساله اخیر رهبری حزب ظرفیت سیاسی پایینی در هدایت مباحثات درون حزبی از خود بروز داد و اجازه نداد تا اختلاف نظرهای سیاسی برسر مسایل واقعی که بدون شک هر کدام سرانجام پرچمداران و مدافعین پیگیر خود را در میان ما پیدا می کردند، متمرکز شود. جار و جنجالها و نمایشات تشکیلاتی جای بحثهای مستدل و رفیقانه را گرفت. آنچه که در میان ما تا همین امروز هم بیان سیاسی یافته است فقط سایه روشن و نشانه های اولیه ای از کشمکش های سیاسی در جامعه را در خود دارد و داشت. بقیه آن انگیزه ها و تمایلات غیر سیاسی، شخصی و اخلاقی بود که می کوشید با بیان غامض و زبان زرگری و گاه ها به کمک ترمینولوژی مارکسیستی به خود بیان سیاسی بدهد

بحثی در این زمینه رسماً از کسی شنیده نشده است، شاخص معتبر برای شناسایی آن در حزبی که خود را رسماً کمونیست می نامد جز در میدان پراتیک زنده کشمکش های طبقاتی و سیاسی در جامعه به دست نخواهد آمد.

اما با این تفصیل اختلاف واقعی بر سر چیست؟ چه برای ما که زیر پرچم حزب کمونیست ایران به فعالیت خود ادامه می دهیم و چه برای آنهایی که در خارج ما حزب دیگری درست کرده اند پراتیک معیار حقیقت است و محتوای واقعی اختلاف نظرها موضوع باز و فیصله نیافته ای است. در تمام مدت سه سال گذشته تنها یک موضوع سیاسی واقعی مورد اختلاف بود که در آن طرفین با صراحت تمام از جهت خود دفاع می کردند و کسی تمایلی به کم رنگ کردن اختلاف نظر خود نداشت و آن هم موضوع انقلاب در کردستان عراق بود. اما دیدیم که حتی همین یک مورد هم در برخورد به سنت رایج تا آن موقع با چه لجاجتی و به سرعت از دایره یک بحث سیاسی، عمیق و جدی خارج شد.

به هر حال اختلاف نظر هرچه باشد با توجه به قضاوت ها و نظرات بارها اعلام شده خود جمع جدا شده از حزب نسبت به کومه له و نقشی که این جریان در کردستان بطور عینی بر دوشش قرار گرفته است حرکت آنها کاری به شدت غیر مسئولانه بود. تنها یک منطقی می تواند آن

انگلس در ایدئولوژی آلمانی آن را توضیح داده بودند دیدگاهی بود که در حزب کمونیست ایران هیچ معارضی نداشت اعتقاد مشترک اعضا حزب کمونیست ایران به مبانی مانیفست کمونیست بنا به تعریف امری مفروض بود تمام مسئله بر سر این بود و هنوز هم هست که این اعتقادات مشترک در زندگی و مبارزه واقعی طبقات و گرایشات اجتماعی چه سرنوشتی پیدا می کردند؟ تشکیلاتی که در دوره مورد بحث کمترین خاصیت بیرونی از خود بروز می داد و در واقع در این زمینه کار خاصی نمی کرد، طبیعی است اگر صف بندی های درونی آن گمراه کننده باشد، نقطه عزیمت های افراد در مجادلات درونی شخصی و کوتاه بینانه باشد و سرانجام ربطی به کشمکش های واقعی اجتماعی نداشته باشد. در مقطع تشکیلات حزب کمونیست ایران بدون شک ناسیونالیسم در پراتیک واقعی کومه له قوی تر و در نتیجه مضرتر و مصیبت بار تر از هنگامی بود که در حصار اردوگاه ها و در محافل و جمع های خصوصی که کشف آنها تنها با روش های خبرچینانه مقدور بود، بیرون کشیده می شد. مضافاً که در هر دو مقطع نیز کسی پرچمدار آن نبود. حتی اگر قرار باشد که این ناسیونالیسم مثلاً به دلیل اوضاع جهانی و منطقه ای (آنگونه که گفته شد) در درون تشکیلات ما هم تحرکی پیدا کرده باشد در حالی که

بنیاد نهادن سنت های مبارزه سیاسی سالم و اصولی کمونیستی لازم باشد، نقش راهگشایی برای آینده سوسیالیسم کارگری ایران به عنوان یک حرکت اجتماعی ندارد و مشغول شدن به آن به هز بردن انرژی و گمراه کننده است.

تیرماه 1371

را توضیح دهد آن هم این که آنها درکل ارزیابی خود از نقش عینی کومه له و ارزشمند بودن فعالیت محلی وی تجدیدنظر کرده باشند و گرنه چگونه می توان پذیرفت کسانی که خود در مقطع جدایی آترناتیوی برای کار کومه له در دستور نداشتند همین موجودیت واقعی را که ما هر تحلیلی در مورد گذشته آن داشته باشیم نمی توانیم این واقعیت را نادیده بگیریم که این جریان تعادل سیاسی جامعه کردستان را به نفع جریان چپ و کمونیستی حفظ کرده است، تضعیف نمایند.

نتیجه ای که تا اینجا می توانیم بگیریم این است که علیرغم ادعاهایی که جمع جدا شده از حزب در مورد بیان اختلافات خود با رفقای باقیمانده در حزب و ادعای رک گویی و صراحت در بیان نظرات، داشتند در بیان اختلافات واقعی خود با حزب کمونیست یا آگاهانه سکوت کرده اند و یا در ابهامی عمیق بسر می برند. با توجه به نتایج عینی کار آنها در مورد حزب کمونیست و در مورد کومه له و در برخورد جنبش انقلابی در کردستان عراق می توان حدس زد که این اختلاف احتمالی از چه نوع می توانست باشد.

در پایان لازم است این نکته را اضافه کنیم که تعمق و تحقیق و مباحثه پیرامون مسایل درونی ما در دو سه سال گذشته اگر در حد خود برای درس گیری در زمینه